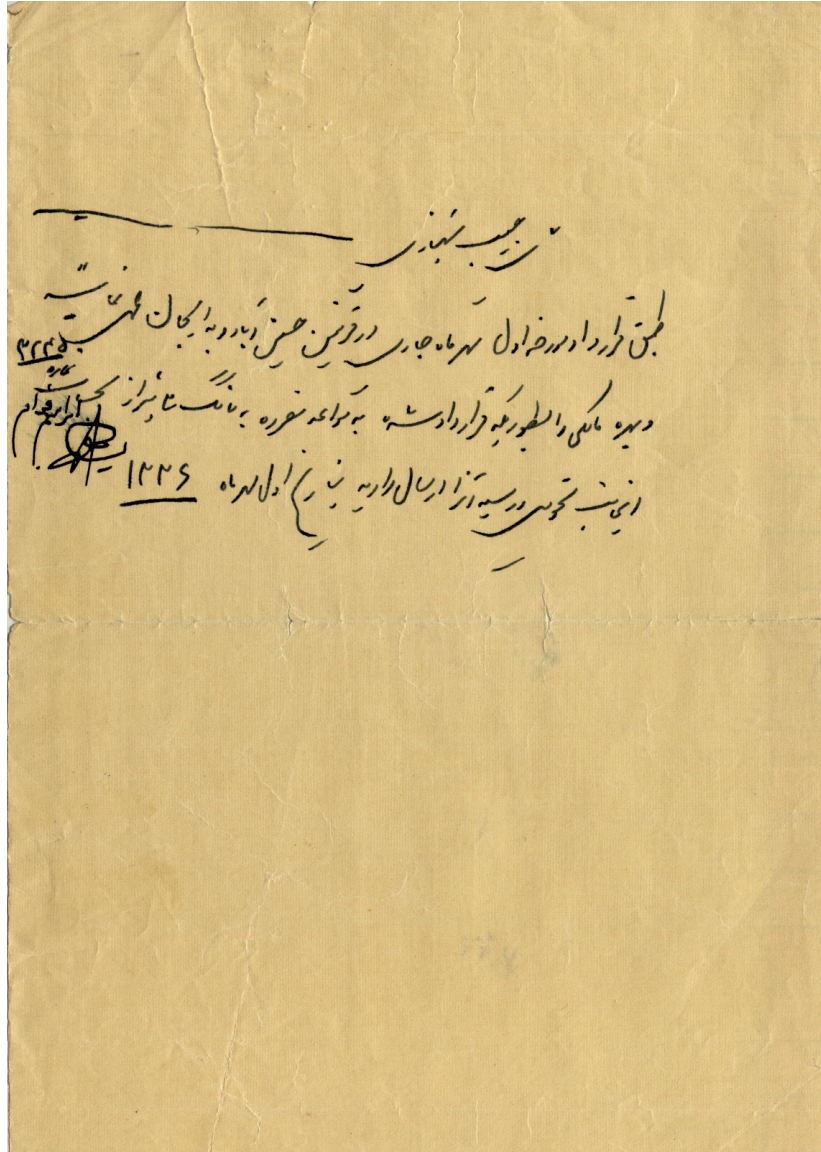
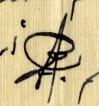


نامه عزیزالله خان قوامی به پدرم، ۲۰ شهریور ۱۳۳۲
 ساخت خانه‌های رعیتی برای سال بعد، فعلاً پول بدهید!




نامه ابراهیم خان قوام‌الملک به پدرم، اول مهر ۱۳۳۶

چهارم دی ماه
۱۳۳۷

است
آن جناب شهباز نامه سرخه هشتم دی ماه جاری در اهر از
حالت دلز اخبار بخت به شایه سرت حاضران خرابیم بطاری
نموده در رسید که جمعاً مبلغ یکصد و شصت هزار ریال در حساب
جاری شماره ۴۲۴۵ انجمن بابت در آه سیاه بابت ملی
سراز خود نموده بودید رسید چون با اوقات قرار داد بسته ام
که رساله مانع بخت جهت عمران و آبادی اهر است موقوفه زمین
بنام دلز اهر در وجه لازم است لذا بر وجه زود تر بقدر خود را
که بمن در رسید بابت خود رسید نام انجمن دریافت دارم
نهم ایست سرانجام ناخنده زود در کتار با کس انجمن در اهر
داد. سراز نام  ابراهیم قوام

نامه ابراهیم خان قوام‌الملک به پدرم، ۴ دی ۱۳۳۷
دوازده هزار تومان رسید. چون با اوقاف قرارداد بسته‌ام که هر ساله مبلغی هنگفت خرج عمران و آبادی
موقوفات کنم، باز هم پول بدهید!

ششم اسفند ۱۳۳۷

آقا حسین شیرازی نامه سوره محمدیم همین ماه چهار دهم از سید صاحب
 و از اظهار محبت سرور گردیدم الله از سهام خراش اظهار نمودید برگ
 رسید بابت بیست پنج هزار ریال که در حساب شماره ۴۲۴۵ بابت در آن
 اسرار سابق بابت می برادر خود داده بودید رسید خون تا چند روز دیگر
 برادر خوام آمد تا بر این وجه زودتر بفرستد هر خود را بابت خود و رسید
 در ریاضت داره  ابراهیم قوام

نامه ابراهیم خان قوام الملک به پدرم، ۶ اسفند ۱۳۳۷
 پنج هزار تومان رسید، باز هم پول بدهید!



اولین کمباین‌هایی که به ایران وارد شد و به کمک تراکتور حرکت می‌کرد
 کمباین پدرم. این کمباین را واحد ژاندارم‌ها به فرماندهی سرهنگ عباس پاکروان (اهل آباده)
 در دشت شوراب خرد کردند و لاشه‌اش پوسید.
 پائین: مظفر قشقایی، راننده کمباین،
 بالا: حاج علی‌پناه نامورچی، راننده کمباین، و صفدر (برادر زن کاووس فرهادی)

دوّمین
 کمباین پدرم
 (گلینر)
 راننده: مظفر
 قشقایی،
 ایستاده از
 راست:
 کرامت‌الله
 اسفندیاری،
 کاوس
 فرهادی،
 علی‌پناه
 نامورچی،
 کربلایی
 غلامحسین
 خان سلطانیفر،
 داریوش
 سلطانیفر
 (کودک)،
 نفر اول سمت
 راست روی
 کمباین:
 عباس
 خورشیدی و
 سه کارگر
 دارنگانی
 (خالق و
 فتح‌الله و یک
 تن دیگر)





بدیجان ۲۰/۵/۳۴

کپری که دفتر کار پدرم در مزرعه بدیجان (حسین‌آباد) بود
۲۰ مرداد ۱۳۳۴، ده روز قبل از تولد من
نفر اول منشی پدرم، کمال اعتماد، است. خواهرزاده مهدی صدرزاده جهرمی، نایب‌رئیس مجلس، بود..



پدرم در جلوی کپری که دفتر کارش در مزرعه بدیجان بود.
 از راست: نفر پنجم (با پیراهن سیاه): هدایت‌الله اسفندیاری (کدخدای دارنگان)،
 نفر ششم (پشت سر او با پیراهن سفید): کرامت‌الله اسفندیاری
 عبدالله شهبازی (کودک)، حبیب‌الله شهبازی، محمدیوسف متقی (تفنگچی پدرم) و دیگران

گفتم که پدرم زندگی خود را وقف کوهمره کرد. او طی دو دهه این منطقه را دگرگون کرد. تا آن زمان کوهمره فاقد راه ماشین‌رو بود و تردد مردم کوهمره به شیراز و از شیراز به کوهمره از طریق تنگ شهری، مشرف به پیربنو در کوه قبله شیراز (کوه سبزپوشان)، انجام می‌گرفت. کوهمره از دیرباز جزء ارگانیک شهر شیراز بود. نه فقط در تقسیمات کشوری، که تا اواخر دهه ۱۳۶۰، مثلاً، روستای دوردست شکفت در قله کوه سلامتی یکی از حوزه‌های انتخاباتی شهر شیراز بود و چهارراه زند حوزه دیگر، بلکه جنگل‌های انبوه بلوط جبال کوهمره تأمین‌کننده سوخت زغال شیراز در زمستان بود و دشت هفتصد هکتاری گرگله در قله مرتفع کوه دلو تأمین‌کننده برف شیراز در گرمای تابستان. از طریق تنگ شهری در زمستان زغال کوهمره و در تابستان برف کوهمره به شیراز حمل می‌شد. کاروان‌های بزرگ محموله از بنادر بوشهر، به‌ویژه گناوه، نیز از طریق تنگ آب مسقان^{۶۲۱} و سپس از طریق تنگ شهری به شیراز حمل می‌شد. گاه شیراز در زمستان با سرمای شدید مواجه بود و زغال جنگل‌های کوهمره مردم آن را نجات می‌داد. یک بار در زمستان ۱۲۹۸ ش. این واقعه رخ داد که اندکی بعد، مصدق‌السلطنه، والی جدید فارس، آن را حل کرد. مصدق در خاطراتش این ماجرا را از افتخارات خود شمرده و شرح داده است:

«زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان‌های اطراف شهر برای حمل زغال از کوهمره به شیراز الاغ می‌گرفتند... نظر به این که در آن زمان جنگ قسمت عمده کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشور می‌گردید، چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر به شیراز رسید سه روز کار خود را تعطیل کند و یک بار از کوهمره به شهر زغال حمل نموده کرایه آن را به نرخ عادی و معمول دریافت نماید. این کار به صورت منظمی درآمد و موجب رضایت همه گردید.»^{۶۲۲}

بار دوم سرمای شدید زمستان و بحران زغال شیراز در سال‌های ۱۳۲۰، در اوج اقتدار آیت‌الله سید نورالدین شیرازی (حسینی‌الهاشمی)، رخ داد. آیت‌الله شیرازی از عمویم، مسیح خان، کمک خواست و عمو و پدرم، با بسیج عمومی در منطقه، معضل سرمای شیراز را حل کردند. برف کوهمره نیز چنین نقشی در زندگی مردم شیراز داشت. تا دهه ۱۳۳۰ یخ شیراز در تابستان گرم از طریق برف کوه دلو تأمین می‌شد. در آن زمان کارخانه

۶۲۱. بنگرید به تصویر ص ۴۴۷.

۶۲۲. محمد مصدق، خاطرات و تألمات، تهران: انتشارات علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳.

یخ‌سازی نبود. هنوز چاه‌های فراوان برای ذخیره برف شیراز در تابستان در قله‌های کوه دلو باقی است.

یکی از اولین اقدامات پدرم احداث جاده ماشین‌رو شیراز به بلوک سیاخ و دارنگان بود. پدرم این جاده را در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۶ با بسیج مردم منطقه احداث کرد بدون دریافت کمک یا بودجه‌ای از دولت. کدخدایان سیاخ در آن زمان این نامه را خطاب به مقامات استان نوشتند:

«۲۶/۸/۱۶»

اداره محترم استانداری استان هفتم
رونوشت تیمسار فرماندهی معظم لشکر ۶ فارس
رونوشت اداره راه شیراز
محترماً معروض می‌دارد

ایجاد راه شوسه از شیراز به بلوک سیاخ که سال‌ها بود فدویان انتظار آن را داشتیم اینک به همت و جوانمردی آقای حبیب‌الله شهبازی راه شوسه مزبور احداث گردید. عموم اهالی از عمل خیرخواهانه ایشان سپاسگذارند.

از طرف عموم اهالی بلوک سیاخ

مشهدی رضاقلی عابدی، مشهدی زمان‌الله عابدی، مشهدی نورالله زارع، غریب عابدی، راه خدا [منوچهری]، نورعلی صادقی، نگهدار پرهیزکار [مُهر]

کدخدایان سیاخ همین‌ها بودند.

این جاده از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۷۴، قریب به نیم قرن، خاکی بود. پس از انقلاب جاده همه روستاها آسفالت شد ولی به این جاده، و منطقه کوهمره، توجهی نشد. گفتم که در سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۴ با تلاش من و همت دوست دوران دبیرستان و فعالیت سیاسی مذهبی در مسجد شمشیرگرها، محمدحسین گلریز خاتمی، فرماندار وقت شیراز، این جاده آسفالت شد و برخی اقدامات عمرانی در کوهمره صورت گرفت از جمله احداث روستای جدید آبسرد (حسین‌آباد) در مراتع سُرخ‌خی در کوهپایه دلو (مشرف بر موقوفه بدیجان) و با رضایت سُرخیان.^{۶۳۳} آن زمان هنوز از مافیای زمین‌خوار و موقوفه‌خوار کنونی، که اراضی کوهمره را آماج چپاول خود قرار داده، خبری نبود. نه اصحاب یمین و یسار

دفتر امام جمعه به سیاخ و دارنگان توجه داشتند نه نمایندگان شیراز. پدرم، سپس، با تلاشی شگرف و از طریق بسیج مردم، احداث شبکه راه‌های کوهمره را ادامه داد. جاده سیاخ به کوار، برای انتقال محصول چغندر موقوفه بدیجان و دشت سیاخ به کارخانه تازه تأسیس قند کوار،^{۶۲۴} جاده شیراز به بلوک چنارفاریاب که تا روستای مسقان، حد جنوبی کوهمره مشرف بر گرمسیر گره (جره)، امتداد یافت، جاده سیاخ به شوراب از طریق گردنه مُله کیر که کوه صعب‌العبور دلو را از کنار روستای میشوان رد می‌کرد و دو دشت سیاخ و شوراب را بهم پیوند می‌داد، جاده دارنگان به بلوک چنارفاریاب، معروف به جاده ملاحسینی، و سرانجام جاده آب‌بند که بدون نیاز به عبور از اراضی ارتش سیاخ و دارنگان را به خان خویس و از این طریق به شیراز وصل می‌کرد. این جاده را امروزه شرکت فارس مبین تخریب و با غصب زمین‌های مزروعی مادرم باغ‌شهرهای خود را در آن بر پا کرده.

من کودک بودم و پا به پای پدر این تحول بزرگ را نظاره می‌کردم: انفجار و خرد کردن سنگ‌های عظیم با پتک و باروت در گردنه صعب‌العبور کره بس^{۶۲۵} و دره تی‌گیرک، احداث راه ملاحسینی و سرانجام افتتاح راه گردنه مُله کیر؛ جاده‌ای که سیاخ و شوراب را وصل می‌کند. بدینسان، شبکه ارتباطاتی عظیم و استراتژیکی ایجاد شد که سه دشت موازی شیراز و سیاخ و شوراب را، که دو کوه سبزپوشان و دلو میان‌شان فاصله انداخته بود، به هم پیوند می‌داد و از سوی دیگر شیراز را به تنگ آب مسقان، آستانه دشت گره، وصل می‌کرد. از اینجا تا خلیج فارس راه چندان نیست. تمامی این جاده‌ها با بیل و کلنگ و نیروی انسانی ساخته شد. هنوز لودر و بولدوز نبود. کاری است عظیم و باورنکردنی که با همت مردم کوهمره و با مدیریت پدرم محقق شد. به یاد دارم که پدرم در گرمای شدید در کنار مردمی که عرق‌ریزان کار می‌کردند همواره حضور داشت. چهار پنج ساله بودم و در گرمای تابستان در زیر بوته‌های خوزه‌ره (کاملیا) در دره خشک تی‌گیرک قورباغه‌های کوچک سبزرنگ می‌گرفتم. هم‌اکنون شرکت فارس مبین از این درّه نیز تجاوز کرده و اراضی بعد از آن را تصاحب و تفکیک می‌کند و می‌فروشد. در اواخر خرداد ۱۳۴۰، زمانی که جاده مُله کیر افتتاح می‌شد، تمامی بزرگان منطقه و بسیاری از مردم با شادی حضور یافتند. به‌ویژه سُرخیان شاد بودند که

۶۲۴. همین کتاب، ص ۲۴۵.

۶۲۵. بنگرید به تصویر ص ۲۱۵.

بیلاق‌شان در دو دشت شوراب و سیاخ بهم وصل می‌شد. اولین دستگاهی که باید از این جاده کوهستانی و پرشیب عبور می‌کرد، جاده‌ای عظیم شبیه به گردنه‌های مرتفع راه چالوس که باید دید و برانسان‌هایی که آن را با ابتکار و بازوان خود ساختند آفرین گفت، **کمباین گلینر پدوم** بود. **حاج علی پناه نامورچی** راننده‌اش بود و من، که کودکی شش ساله بودم و پرانرژی، به زور خود را به عنوان تنها سرنشین کمباین در کنارش جا دادم. در اولین پیچ، کنترل کمباین از دست راننده خارج شد، دستگاه به عقب حرکت کرد و ده‌ها انسان زورمند به کمک سنگ‌های بزرگی که به سرعت و با تلاش در پشت آن گذاردند، درست در لبه پرتگاه، مهارش کردند. اولین اقدام راننده، پرت کردن من از کنارش به پائین، به آغوش پدر، بود. کمباین به درّه سقوط نکرد، ولی راننده به شدت آسیب دید و دنده‌هایش شکست. یادم است که در قلعه دارنگان کنارش نشسته بودم و نگران حالش. پدرم خشمگین بود. کار در جاده از سر گرفته شد. شیب‌های تند و پیچ‌های گردنه اصلاح شد. با چنین خاطراتی مگر می‌توانم نگران کوهمره و فرجام تلخ آن نباشم. آن زمان آقایانی که امروز مدعی من اند کجا بودند؟ رئیس دفتر سی و دو سه ساله امام جمعه، که امروز از موضع «پدرو» حرف‌های «بزرگ بزرگ» می‌زند، بر فراز مجلس نشسته و از «فیل و شیر و پلنگ» می‌گوید،^{۶۲۶} کجا بود؟ دیگران کجا بودند و برای آبادانی سرزمین خود چه می‌کردند؟ امروز چه کرده و چه می‌کنند؟ آیا به راستی به آبادانی می‌اندیشند؟ اگر چنین است بازگذارن دست دزدان در تاراج بیت‌المال و تخریب و غارت مراتع عشایر و مالکین بی‌پناه و ایجاد نارضایتی در هزاران خانوار محروم را، به بهای ثروتمند شدن مسعودی‌ها، چگونه توجیه می‌کنند؟ نمی‌دانند؟ می‌دانند.

پدوم در دارنگان، شوراب، فورجان و ریچی باغ‌های مدرن ایجاد کرد که تمامی آن‌ها پس از شهادتش توسط چند خانواده سودجو و طماع و فاسد، که پس از پدوم پایگاه حکومت پهلوی در منطقه شدند و قدرتی یافتند، نابود شد. پسران همانان امروزه کارگزاران مافیای زمین‌خوار شیرازند. او از بنیانگذاران باغداری مدرن در فارس بود. او در این راه از باغداران خبره قصرالدشت شیراز کمک گرفت. ابتدا، در ۱۸ مرداد ۱۳۲۶ از سه تن از بزرگان قصرالدشت استعلام کرد: **آقا محمدحسن خان شمس کلانتر قصرالدشت**، **کربلایی**

۶۲۶. اشاره‌ام به ضرب‌المثل معروفی است. بنگرید به مصاحبه شهاب حائری در وبگاه عدالت‌خواهی، ۲ بهمن ۱۳۸۶، پس از حملات به من و پاسخ من، در این آدرس:

<http://www.edalatkhahi.ir/002017.shtml>

عزیز و مشهدی نجات باغداران سرشناس و خبره قصرالدشت؛ دربارہ مغارسه. دربارہ مغارسه، که رایج‌ترین شیوه باغداری سنتی در ایران بوده و هست، و دیدگاه فقهی امام خمینی در این زمینه پیش‌تر توضیح داده‌ام.^{۶۲۷}

۲۶/۵/۱۸»

خدمت جناب اجل آقای محمدحسن خان کلانتر محترم قصرالدشت و جناب آقایان کربلایی عزیز و مشهدی نجات
پس از احوالپرسی و تجدید ارادت بدینوسیله مصدع می‌شود:
در مورد بساتین و باغات مشجر که غارسی و مالکی است فرض می‌کنیم مقدار چهار صد من انار یا انگور یا سایر میوه‌جات محصول آن است. طرز تقسیم بین غارس و مالک چیست.

چنانچه غارس یکنفر باغبان بگیرد جهت باغ مزبور، حقوق باغبان با غارس است یا بین غارس و مالک باید پرداخت شود [؟] و ضمناً اضافه می‌نماید آیا غارس می‌تواند غارسی خود را با مالک مفروز قطعی نماید [؟] خواهشمند است به مراتب بالا توجه نموده نتیجه را ذیلاً اعلام فرمائید که مورد احتیاج است.
حبیب‌الله شهبازی [امضا]

[پاسخ:]

خدمت آقای شهبازی

تمام خدمات اعم از کار باغی، جمع‌آوری حاصل، حفظ و حراست و باغبانی به عهده غارس می‌باشد. آب و زمین به عهده مالک. محصول نصف متعلق به مالک نصف متعلق به غارس.

محمدحسن شمس [امضا]

۲۶/۵/۲۳

۲۶/۵/۲۳

حضرت آقای شهبازی

تمام خدمات اعم از کار باغی و جمع‌آوری حاصل و حفظ و حراست و باغبانی به عهده غارس می‌باشد. آب و زمین به عهده مالک. محصول نصف متعلق به مالک و نصف متعلق به غارس. و اما در قسمت مفروز کردن. در صورتی که مالک موافقت کنند ممکن است والا غارس نمی‌تواند. عزیز [امضا]

پدرم ابتدا به احداث باغات غارسی در دارنگان پرداخت که هنوز نیز پا برجاست و آباد است. ولی بعد، ترجیح داد که باغات بدون غارس، و متکی بر باغبان حقوق‌بگیر، احداث کند. او برای این کار دو کارشناس خبره باغداری از محله قصرالدشت شیراز، **کربلایی عبدالرحیم شمس** و پسرش **عبدالکریم شمس**، را به خدمت گرفت و باغات وسیع و مدرن خود را ایجاد نمود. سیمای متدین کربلایی عبدالرحیم شمس را هنوز به خاطر دارم.

یکی از اقدامات پدرم ممانعت از تصرف غاصبانه آب رودخانه قره‌آقاج توسط مهندس نرسی فیروز، پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، بود.

اراضی کنونی متعلق به ارتش، در مدخل ورود به دشت سیاخ، که با اراضی خان خویس و ایور و فاز یک فلاحت همسایه است و از جنوب به رودخانه قره‌آقاج و از شمال به کوه سبزیوشان می‌رسد، در اصل ملکی بود به نام **گرو**.^{۶۲۸} این ملک، نمی‌دانم چگونه، در مالکیت **عبدالحسین میرزا فرمانفرما** قرار گرفته بود و پس از مرگ او به یکی از پسرانش، **مهندس نرسی فیروز** (متوفی اردیبهشت ۱۳۷۳) رسید. نرسی فیروز با زنی آمریکایی به نام **لونی لایلین**^{۶۲۹} ازدواج کرد. فیروز در حوالی سال ۱۳۳۶، به علت علاقه زنش به پرورش اسب، در گرو ویلای زیبای سفیدرنگی ساخت و در آن ساکن شد. این زن همان است که بعدها نژاد چند هزار ساله اسب موسوم به «**اسبچه خزر**» را در ایران کشف کرد. من، که در آن زمان دو سه ساله بودم، این زن و شوهر را به‌طور مبهم به یاد دارم. یک بار پدرم در قلعه دارنگان میهمانی مفصل برایشان ترتیب داد. شاد بودند از این میهمانی و دیدار با پدرم. دیدن سُرخیان و قشقائیان، در لباس عشایری، و شیوه زندگی یک رئیس ایل برای زن آمریکایی فیروز جالب بود. شاید در خاطراتش نوشته باشد یا بنویسد. یک بار نیز با پدرم به ویلای آن‌ها رفتم.

ولی، کمی بعد رابطه دوستانه فوق به تنش کشید. فیروز می‌خواست اراضی خود را با آب رودخانه قره‌آقاج مشروب کند و به این منظور احداث کانالی را آغاز کرد. طبق اسناد و بنچاق‌های کهن، ملک گرو فاقد حق آبه از رودخانه قره‌آقاج بود. (آب رودخانه قره‌آقاج طبق حق آبه دقیق و منظم به تعدادی از روستاهای سیاخ تعلق دارد. خان خویس و گرو و دارنگان و میشوان فاقد حق آبه از رودخانه هستند.) پدرم برای دفاع از حقوق مردم منطقه

628. Garrow

629. Louise Laylin

مانع او شد. در نتیجه، نرسی فیروز، به دلیل کینه‌ای که به دل گرفت، در حوالی سال ۱۳۳۷ گرو را به ارتش فروخت. در آن زمان، سرلشکر اسماعیل ریاحی فرمانده سپاه ۵ جنوب و عبدالعظیم ولیان آجودان و دلال او بود. ریاحی نیز، به دلیل اقدامات ایدایی شدیدی که علیه عشایر فارس آغاز کرده بود، با پدرم خصومت داشت و می‌خواست پایگاهی برای ارتش در منطقه کوهمره سُرخ‌ی به دست آورد. بدینسان، گرو به تملک ارتش درآمد.

پس از قیام عشایر کوهمره سُرخ‌ی (۱۳۴۱-۱۳۴۲) و شهادت پدرم (۱۳۴۳) اراضی فوق محل آموزش و مانورهای نظامی ارتش شد و به عامل اصلی عقب‌ماندگی منطقه سیاخ-دارنگان بدل گردید زیرا ارتش احداث جاده آسفالت و حتی انتقال برق به منطقه سیاخ و دارنگون از طریق اراضی فوق را اجازه نمی‌داد. امروزه، این اراضی بلااستفاده مانده و بسیار کم مورد استفاده نظامی است. ارتش آن را برای کشت گندم دیم به اجاره می‌دهد.

مساحت اراضی مسطح و قابل کشت گرو حدود پنج هزار هکتار است. اراضی بسیار مرغوبی است و دارای آب زیرزمینی فراوان. این اراضی، به دلیل نزدیکی به شیراز، قابلیت احداث شهرک بزرگ و مدرنی را داراست. کل مساحت شهر شیراز ۱۴ هزار هکتار است. یعنی، در اراضی پنج هزار هکتاری فوق می‌توان طرحی به وسعت حدود یک سوم شهر شیراز پیاده کرد. فاصله اراضی ارتش با شهر شیراز از طریق جاده کنونی پدرم ۱۵ دقیقه است که اگر پنج کیلومتر جاده در تنگ شهری احداث شود جزو محدوده شهری شیراز خواهد شد. سطور فوق را نوشتم زیرا، خوشبختانه، به دلیل انضباط و ضوابط دقیق حاکم بر ارتش، امید دارم «ماfiای زمین‌خوار شیراز» نتواند از آن سوءاستفاده کند. ولی ارتش می‌تواند، با موافقت مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا، طرح عمرانی زیبایی را، در چارچوب طرح‌های توسعه شهر شیراز، در این اراضی اجرا کند، مراکز و تأسیسات و خانه‌های سازمانی کارکنان خود را به این دشت منتقل نماید و جبران مافات نماید.

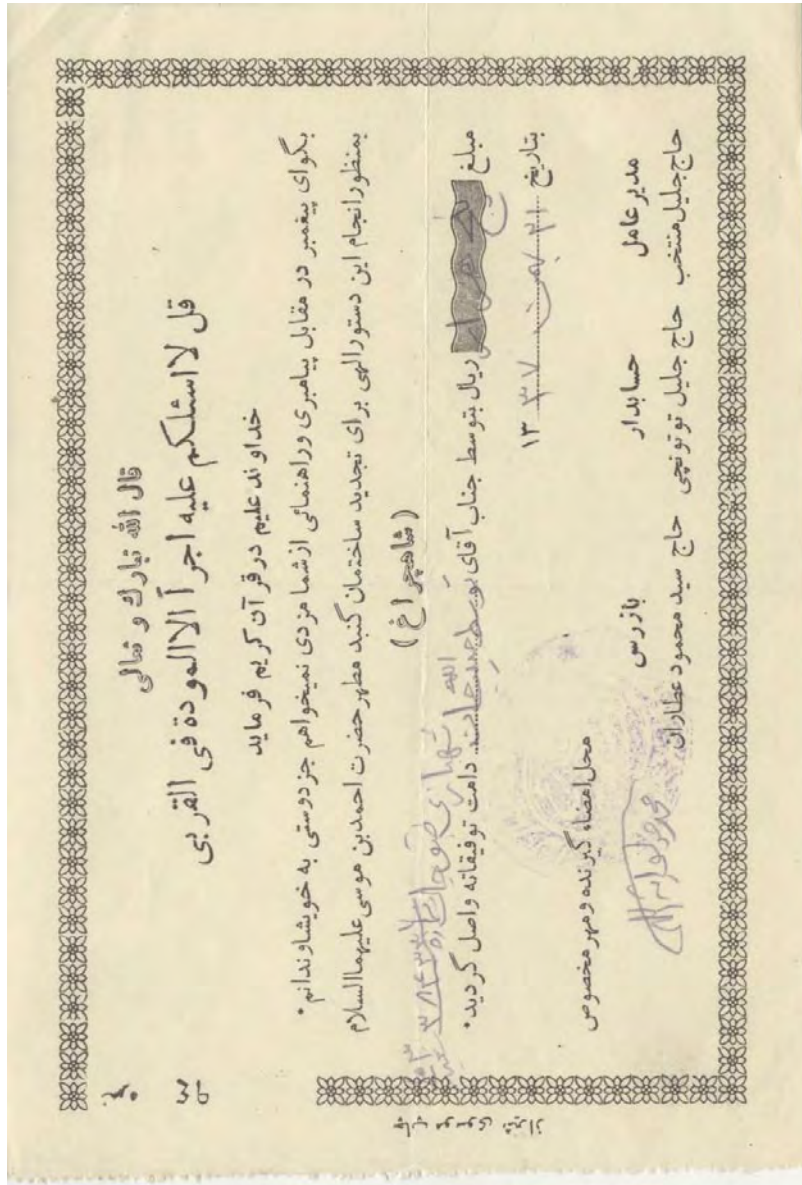
آن چه گفته شد، بخش عمده مشغله پدرم از سال ۱۳۲۰ تا شروع قیامش، در اول زمستان ۱۳۴۱، بود. کوهمره آبادترین منطقه عشایری فارس شد. بعدها، محمد خان ضرغامی این راه و رسم را دنبال کرد ولی با یک تفاوت. عمو و پدرم متدین و محبوب و مردم‌دار بودند. نمازشان ترک نمی‌شد. عمویم، هر شب، پیش از خواب، فرش را کنار می‌زد و بر خاک سجده شکر می‌کرد. در دوران زندان و تبعید عصر رضا شاه نذر کرده بود اگر از آن فلاکت نجات یافت هر شب چنین کند. در گزارش صمد دوستدار، سرپرست وقت روزنامه کیهان، که در آن زمان چاپ نشد ولی در بایگانی مؤسسه کیهان موجود بود، مراسم تیرباران پدرم توصیف شده.

دوستدار نوشته: حبیب شهبازی از خواب بیدار شد، نماز صبح را خواند، صورتش را اصلاح کرد، لباسی مرتب پوشید. پزشک معاینه‌اش کرد. فشار خون عادی بود. به تیمسار نصیری، رئیس وقت گارد شاهنشاهی که برای اجرای مراسم تیرباران به شیراز رفته بود، گفت: من می‌ایستم، لازم نیست مرا به چوبه تیرباران ببندید. نصیری موافقت نکرد. او را با طناب بستند. در عکس تیرباران او دستبند و پابند نیز مشخص است. پس از بستن، از نصیری خواست که چشمانش را نبندند. نصیری با این درخواست موافقت کرد. با تبسم و شادمانی به دیار باقی رفت.^{۶۳۰}

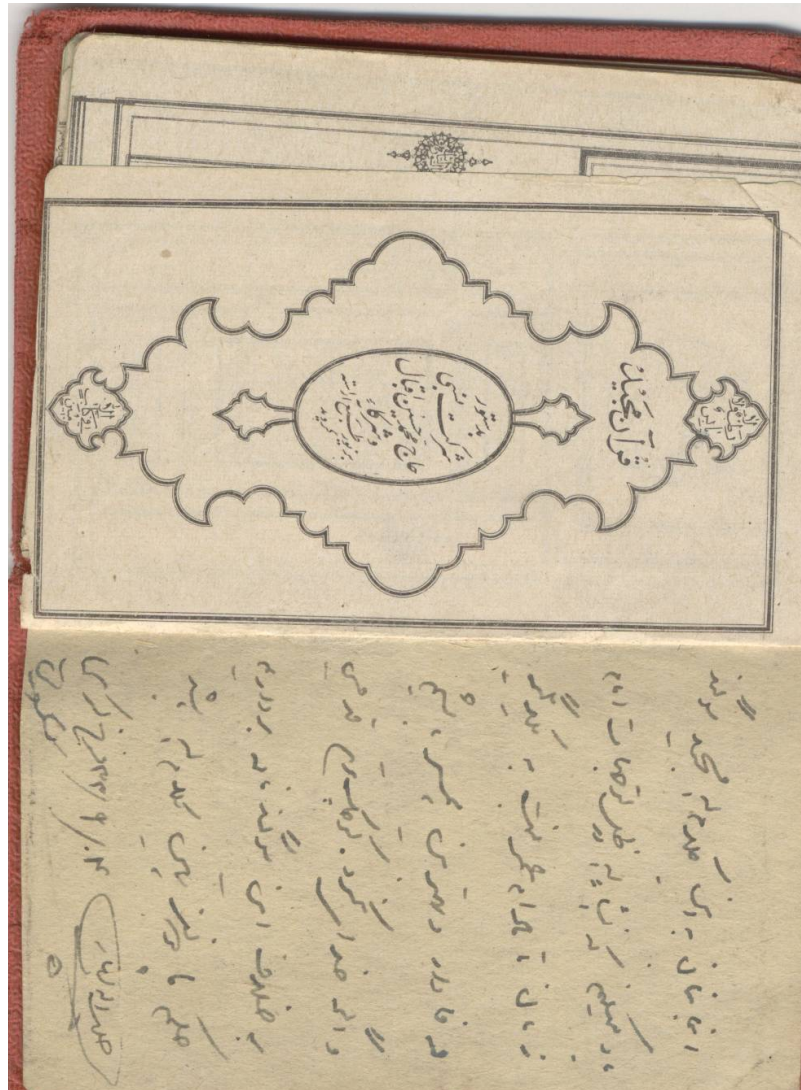
پدر کاپیتان سعید نصر فرد، خلبان سرشناس و رئیس کنونی هواپیمایی آسمان در جنوب ایران، در آن زمان دستیار پزشک قانونی بود. او بعدها در جبهه کردستان به شهادت رسید. پدر نصر فرد نیز شاهد مراسم تیرباران پدرم بوده. نصر فرد برایم تعریف کرد که از کودکی پدرم یکی از صحنه‌های عجیب زندگی‌اش را برایمان می‌گفت و آن قدر تکرار کرد که همواره در خاطرمان مانده. پدر کاپیتان نصر فرد می‌گفت: شاهد مراسم تیرباران حبیب خان شهبازی بودم. با شجاعت مرد. جسد را که معاینه کردیم، دیدیم به تمام بدن گلوله خورده به جز به قلب. به کت او دست زدم. دیدم قرآن کوچکی است در این جیب. گلوله به همه جای بدن اصابت کرده بود به جز به این محل. این همان قرآنی است که همواره پدرم در جیب داشت و بعد از تیربارانش به ما دادند. در میان اوراق آن عکس من بود که به زندان قزل قلعه فرستاده بودم، زمانی که هشت ماه در سلول انفرادی بود، دعایی معروف، و در صفحه اول آن میثاق‌نامه‌ای که با مادرم، در زمان ازدواج، امضا کرده بودند. در پشت این عکس نوشته بودم: «پدر عزیزم، انشاءالله زود ملاقات می‌کنم.» آقایان، زندگی من با رنج آغاز شده. استوارتر از آنم که به دست شمایان از پا بیفتم.

پدرم عمیقاً دیندار بود. در صفحات بعد رسید پانصد تومانی را که در ۲۱ بهمن سال ۱۳۳۷ (عجیب است. در ۲۱ بهمن ۱۳۳۷ یعنی دقیقاً در همان روزی که بیست سال بعد انقلاب به پیروزی رسید) برای تجدید بنای گنبد حضرت شاهرخ (س) اهدا کرده می‌آورم. رسید وجوهاتی که به مراجع دینی پرداخت می‌کرد نیز موجود است.

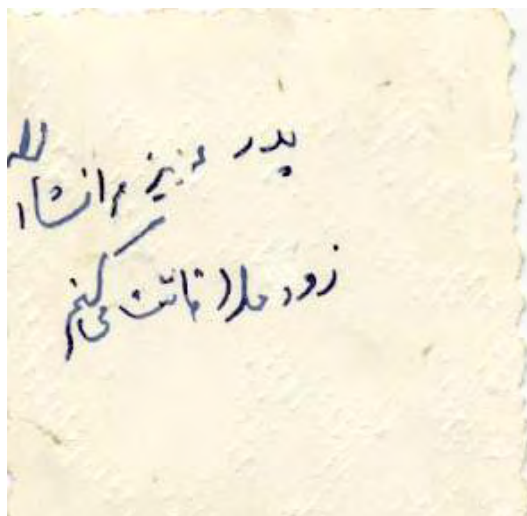
۶۳۰. بنگرید به عکس پدرم در لحظه تیرباران در ص ۷۳۳.



قبض کمک بانصد تومانی پدرم به تجدید بنای گنبد حضرت شاهچراغ (س) در ۲۱ بهمن ۱۳۳۷ درست بیست سال بعد در همین روز انقلاب شد



صفحه اول قرآن کوچکی که همیشه در جیب پدرم بود.




عکس من که برای پدرم، زمانی که در سلول انفرادی زندان قزل‌قلعه تهران بود، فرستادم
پشت عکس نوشتم: «پدر عزیزم، انشاء‌الله زود ملاقات می‌کنم.»

۲۵/۸/۱۹

اداره محترم کسانه در استان مینم رودتت سب رقرمانه به سبم
 رودتت اداره راه شیراز

مختره مورد نظر میدارد ایساده راه شوسه از شیراز به بوبک سیاه
 که سالها بود قد و این انتظار از ادا شستیم اینک به بهمت و جوانمردی
 آقا حبیبه الله شهباز راه شوسه مزبور را احداث کردید -
 عموم اهالی از محرم قیر خواهان این سپاسگذارند -
 از طرف عموم اهالی بوبک سیاه ~~مهرزاد علی محمد~~ ~~مهرزاد علی محمد~~
 راه خندان مشه از نامه ندرج
 عزیز عابدی وزیر علی قوام



نامه کدخدایان روستاهای سیاخ در ۱۶ آبان ۱۳۲۶
 تقدیر از پدرم به خاطر احداث جاده کنونی شیراز به سیاخ

۲۹ / ۵ / ۱۸

عذر حاج آقا... کما... قصرالدشت...
 برین... دولت...
 کور...
 چنانچه...
 آقا...
 حضرت...
 تمام...
 عطف...
 در...
 در...
 ۲۹ / ۵ / ۱۸
 تمام خدمات...
 حرمت...
 بجهت...
 بقرار...
 کتبه...
 ۲۹

استعلام پدرم درباره نحوه مغارسه از بزرگان محله قصرالدشت شیراز
۱۸ مرداد ۱۳۲۶



پدرم در سربازی (نشسته) به همراه درجه‌دار ارتش و سایر سربازان
مهر ۱۳۱۸



پدرم در بیگدانه. کمال اعتماد (منشی پدرم)، حاج علی خان جیحون، کرامت‌الله خان اسدی، عطاء خان اسدی، اسکندر خان سلطانفر، حاج هدایت‌الله اسفندیاری (کدخدای دارنگان، پشت سر اسکندر خان)، حاج امیرحسین خان سلطانی‌نژادیان (پسر مرحوم ملا سرمست خان کلانتر) و تعدادی دیگر از بزرگان سُرخ‌ی در عکس دیده می‌شوند.



پدرم و حاج عرب زاده (تاجر گندم و بانی کارخانه آرد و خیر معروف شیراز) و من در قلعه دارنگان



پدرم و من (کودکی که در لای درختان ایستاده) در باغ سرتنوره دارنگان



پدرم، حاج سردار شاهین، حاج عوضقلی محمدی مسقانی و سرگرد تربیت (افسر انتظامات کوهمره)